

پیوست

با درس‌گیری از اشتباهات،
راه مان را جانبازانه ادامه دهیم!

در چین چه خبر است؟

سرطان ۱۳۹۷ (جولای ۲۰۱۸)



سازمان رهایی افغانستان

rehayi@yahoo.com
a-l-o.maoism.ru

در چین چه خبر است؟

پس از درگذشت مائوتسه‌دون، چین راه «سوسیالیزم با ویژه‌گی‌های چین» و «سوسیالیزم بازار»^۱ را در

^۱ - سوسیالیزم و بازار ترکیبی پوچ است. تولید کالایی و کمونیزم و هرج و مرج بازار سرمایه‌داری و برنامه‌ریزی و ساختمان سوسیالیزم، مالکیت خصوصی سرمایه‌داری و مالکیت سوسیالیستی، و تولید برای انباشت خصوصی و تولید برای رفع نیاز انسانی نقطه مقابل هم اند. رسالت تاریخی کمونیزم عبارتست از محو تولید کالایی و بدین ترتیب محو بازار. دولتی سوسیالیستی مجاز است در اوضاع معینی برای رشد نیروهای مولده و تقویت کمی پرولتاریا با تکیه بر روستاییان، روش‌های سرمایه‌دارانه‌ی دولتی و خصوصی را اتخاذ کند. لنین در سخت‌ترین شرایط ممکن و به طور گذرا «نپ» را منظور کرد. «نپ» عقب‌نشینی تاکتیکی برای تدارک مادی جهش به سوی سوسیالیزم، تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و عقب‌گردی بود تا در نهایت سوسیالیزم نوزاد را از خفگی توسط امپریالیست‌ها نجات دهد. ولی «سوسیالیزم بازار» چین برای دوره‌ای کوتاه نه بلکه مشی حاکم بر آن را تشکیل می‌دهد که سرمایه‌داری را جزئی از سوسیالیزم می‌شمرد، اقتصاد چین را به اقتصاد جهانی سرمایه‌داری مدغم می‌نماید و گرایش آن به سمت سرمایه‌داری طوریت که راه بازگشت نخواهد داشت. مهمتر از همه این که «نپ» به هیچ وجه خصلت پرولتری دولت و حزب بلشویک را تغییر نداد و پاسخ پرسش لنین که «کی بر کی غلبه می‌کند؟» غلبه سوسیالیزم بر سرمایه‌داری بود. لکن «سوسیالیزم بازار» چین حزب کمونیست و دولت را به مجمع سرمایه‌داران و میلیونرها و دیگر عناصر دشمن طبقه کارگر تبدیل کرد. اگر جوهر سوسیالیزم رهایی از استثمار و مالکیت خصوصی وسایل تولید و تصاحب آنها توسط کارگران باشد، اینک ده‌ها میلیون کارگر در چین «سوسیالیستی» برای ابتدایی‌ترین مطالبات خود مجبور اند مبارزه کنند!

«سوسیالیزم بازار» صورت عملی گفته‌ی مشهور دن‌سیائوپن است که «سپاه یا سفید بودن پشک مهم نیست مهم اینست که موش بگیرد». یعنی رهبری چین خرسند است که سرمایه‌داری در چین ترکنازی دارد و به تدریج به طور کامل جای شالوده سوسیالیستی را خواهد گرفت و پاسخ هر مخالفی با آن، زندان، تبعید و فشارهای گوناگون می‌باشد.

پیش گرفت و تا امروز به مدرنیزه کردن و پیشرفت‌های اقتصادی شگرفی دست یافته است ولی به قیمت به وجود آمدن طبقه جدید سرمایه‌دار و میلیونرها، بر باد رفتن امتیازات کارگران، فقیرتر شدن اکثریت مردم و مخصوصاً کارگران، ترویج شعار «ثروتمند شدن عالی است» به جای شعار خدمت به خلق، به ثروت‌های افسانوی رسیدن مشتی اقلیت شامل مقامات بالای حزب و بستگان آنان، شکاف عمیق طبقاتی و نابرابری بین شهر و ده از هر لحاظ، زندگی صدها میلیون روستانشین زیر خط فقر، افزایش جرم و جنایت و فساد، کاهش خدمات صحتی و معارف و خلاصه به قهقرا رفتن چین از برابرترین به یکی از نابرابرترین کشورهای جهان. پیشرفت اقتصادی بدون اخلاق کمونیستی هیچ است. چه‌گوارا می‌گوید: «سوسیالیسم اقتصادی بدون اخلاق کمونیستی برای من مطرح بوده نمی‌تواند. آری، ما نه تنها علیه فقر بلکه علیه بیگانگی هم می‌جنگیم. یکی از آماج‌های پایه‌ای مارکسیسم عبارتست از تحقق محو منافع مادی.»

این که چین کشوری سرمایه‌داری است یا سوسیالیستی، بحثی پیچیده و ناتمام بین احزاب و صاحب‌نظران مارکسیست است ولی رشد نیروهای مولدهی چین در سه دهه اخیر را که سریع‌ترین در جهان بوده نمی‌توان از برکت سرمایه‌داری انگاشت. سرمایه‌داری سال‌هاست آن توانایی‌های گذشته را ندارد. مارکس گفته که سرمایه‌داری مانعی در راه اعتلای بشریت می‌باشد. تنها سوسیالیسم می‌تواند نیروهای مولده را با این درجه در خدمت جامعه رشد دهد، تغییری که سوسیالیست‌ها برای آن پیکار می‌کنند. توسعه اقتصادی گول‌آسای چین (که بیشتر از کشورهای امپریالیستی با توسعه اجتماعی همراه بوده) آن چنان که دشمنان سوسیالیسم می‌گویند، ناشی از سرمایه‌داری بودن آن و در نتیجه برتری سرمایه‌داری نه بلکه برعکس نشانه کنترل سرمایه‌داری داخلی و سرمایه‌گذاری امپریالیستی در چهارچوب اهداف اقتصادی حزب است. انقلاب چین تحت رهبری مائوتسه‌دون و زیرساخت‌های سوسیالیستی محمل جهش کنونی اقتصاد را فراهم گردانید. پروفیسور جیمز پتراس می‌نویسد: «برعکس نظر اقتصاددانان نیولیبرال غربی و چینی، رشد پویای چین نه از ۱۹۸۰ بلکه از ۱۹۵۰ آغاز یافت زمانی که اصلاحات ارضی برای صدها میلیون دهقان بی‌زمین و فقیر، زمین، زیرساخت، اعتبارات و امداد تکنیکی فراهم کرد. کمونیست‌ها از طریق آن چه که امروز "سرمایه انسانی" گفته می‌شود و بسیج عظیم اجتماعی، شاهراه‌ها، میدان‌های هوایی، پل‌ها، کانال‌ها، خطوط آهن و نیز صنایع پایه‌ای چون ذغال، آهن و فولاد را به مثابه ستون فقرات اقتصاد چین ایجاد کردند. نظام‌های سرتاسری و آزاد، تعلیم و تربیه و صحتی چین کمونیست موجب ظهور نیروی کار سلیم، باسواد و انگیزه‌دار گردید. ارتش به اعلا درجه حرفه‌ای چین، امریکا را از توسعه امپراتوری نظامی‌اش از جزیره‌نمای کوریا تا دیگر مرزهای چین باز داشت.» پیشرفت چین مدیون سرمایه‌گذاری‌های خارجی نه بلکه طرح‌های مستقل آن می‌باشد و الا فرقی با هند و افریقای جنوبی و غیره کشورهای سرمایه‌داری نمی‌داشت و امپریالیست‌ها برانداختن بنیاد سوسیالیستی چین و حزب کمونیست و تبدیل آن به هند

دیگری را وظیفه مقدم خود نمی‌دیدند.

به همین گونه چون سوسیالیسم در قانون اساسی چین حک است و طبقه جهانی سرمایه‌داری، سازمان تجارت جهانی، وال‌استریت، صندوق جهانی پول و بانک جهانی^۲ شدیداً در صدد تخریب ساخت‌های سوسیالیستی چین می‌باشند، این کشور را نمی‌توان سرمایه‌داری پنداشت زیرا با وصف استثمار طبقه کارگر توسط شرکت‌های امپریالیستی، باز شدن کامل دروازه‌ها به روی امپریالیست‌ها و فعالیت بلاوقفه بورژوازی در درون و برون حزب علیه حزب کمونیست، زیربنای سوسیالیستی در کشور عمده و حاکم است و اگر برنامه‌ریزی ملی، شرکت‌های دولتی، بانک‌های دولتی و مداخله حزب در امور نمی‌بود چین نمی‌توانست از بحران اخیر که گوی کلیه کشورهای امپریالیستی و اقمار را فشرده، با افزایش قدرت خرید و ایجاد شغل برای ده‌ها میلیون بیکار، سلامت بیرون آید.

سمیر امین پا را از این فراتر گذاشته و معتقد است که سرمایه‌های فراملیتی در چین نه باعث غارت منابع طبیعی شده و نه این که بدون انتقال تکنولوژی، سود حاصل از دستمزد پایین کارگران به خارج انتقال یابد. یعنی از دید او انتقال تکنولوژی به بهای استثمار کارگران^۳ و عدم سیادت کارگران بر چین قابل قبول است. ولی به یاد داریم که چین در بحبوحه انقلاب فرهنگی و محروم از هر گونه تکنولوژی و کمک خارجی، بمب اتمی‌اش را آزمایش کرد. او بر آن است که دهقانان چینی برعکس دهقانان روسیه در زمان بلشویک‌ها، ارتجاعی نبوده، از اصل مالکیت خصوصی بر زمین دفاع نکرده و در اردوگاه چپ و با کارگران قرار دارند.

^۲ شرکت چین در مجامع نام‌برده یعنی همدستی با کشورهای امپریالیستی برای چاپیدن جهان.

^۳ این که صناعی از کشورهای امپریالیستی و در راس آنها امریکا به چین انتقال یافته است به معنی سود چین و زیان آنها نیست. آنها علاوه بر تقلیل آلودگی محیط زیست خود و تزئین آن در چین (و سایر کشورهای در حال رشد) تکامل و نظارت بر تکنولوژی و بازار را در انحصار خود دارند. آیفون اپل که با کار ارزان کارگران چین ساخته می‌شود به پنج‌چند و شش‌چند در امریکا و دیگر کشورها به فروش می‌رسد. گفته می‌شود که سود حاصل از سرمایه‌گذاری‌های کشورهای امپریالیستی در چین، اندونزی و غیره تنها در ۲۰۱۰ فزون‌تر از کل تاریخ سرمایه‌داری بوده است.

اگر انقلاب فرهنگی به هدف‌هایش می‌رسید و مشی رویونیستی جاگزین مشی مائوتسه‌دون نمی‌شد، ممکن بود این آگاهی انقلابی دهقانان چینی پابرجا بماند. اما با انحراف حزب چگونگی می‌شود وضعیت دهقانان چین را تغییرناپذیر دید؟

سمیر امین با آن که نمودهای سرمایه‌داری چین (استفاده از نیروهای کار مازاد، رفتار خشونت‌آمیز با زنان کارگر، شرایط سخت کار در معادن و...) را «فاجعه‌آمیز» می‌گوید چین را کشوری نه سوسیالیستی و نه سرمایه‌داری می‌بیند که امکان پیشرفت در مسیر سوسیالیزم را دارد و می‌تواند الگویی برای دیگران باشد.

آیا ورود میلیون‌ها عضو سرمایه‌دار در حزب، خصومت یا بی‌اعتنایی نسبت به جنبش‌های انقلابی، سکوت و کوتاه آمدن مقابل امریکا^۴، سرکوب کارگران، گشودن هر چه بیشتر دروازه‌ها به روی امپریالیست‌ها و... دال بر گام‌زنی در «مسیر سوسیالیزم» است؟ او اقتصاد چین را منبعث از اندیشه مائوتسه‌دون می‌داند. اما باید پرسید همان مائویی که همیشه بر مبارزه طبقاتی به مثابه «حلقه کلیدی» و شعار «انقلاب را به پیش رانیم و تولید را رشد دهیم» اصرار می‌کرد؟ مائویی که تصریح نمود «بدون شک تضاد پرولتاریا با بورژوازی، بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه‌داری، تضاد عمده جامعه معاصر چین است... حالا ما به انجام انقلاب سوسیالیستی مشغولیم که آماج حمله‌اش بورژوازی است. در عین حال هدف این انقلاب دگرگونی سیستم تولید فردی یعنی بوجود آوردن تعاون می‌باشد. در نتیجه تضاد عمده بین سوسیالیزم و سرمایه‌داری، بین کلکتیویزم و اندیویدوالیزم و یا بطور خلاصه میان راه سوسیالیستی و راه سرمایه‌داری است... مصوبه کنگره هشتم از تضاد عمده به مثابه تضاد میان نظام سوسیالیستی پیشرفته و نیروهای تولیدی اجتماعی عقب‌مانده سخن می‌گوید. این فرمول بندی غلط است... در دومین پلنوم وسیع هفتمین دوره کمیته مرکزی ما اعلام کردیم که پس از پیروزی سراسری، تضاد عمده در داخل عبارت از تضاد میان طبقه کارگر و بورژوازی خواهد بود و در خارج میان چین و امپریالیزم»^۵ همان مائویی که در ۱۹۶۳ هشدار داد که

^۴ - البته چین مثل روسیه در مسایلی در مخالفت با امریکا هم قرار می‌گیرد. اما موضع آن در برابر کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی عموماً سازش‌کارانه و معامله‌گرانه است تا آنها نرمند و سیاست‌های داخلی و منافع سرمایه‌داری چین آسیب نبینند. و بر همین اساس احزاب انقلابی جهان را هم نادیده می‌گیرد تا در ازای آن، امپریالیست‌ها و مرتجعان را راضی نگه‌دارد.

«اگر مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا به دست فراموشی سپرده شوند، دیری نخواهد پایید شاید چند سال، یا حداکثر چند دهه که به ناگزیر احیای ضدانقلابی به مقیاسی سرتاسری اتفاق افتیده حزب مارکسیست-لنینیستی بدون تردید به حزبی رویزیونیستی، حزبی فاشیستی و تمام چین تغییر رنگ دهند.»^۶ مائوئی که می‌گفت در جامعه‌ای سوسیالیستی نمایندگان بورژوازی شکست خورده در حزب کمونیست می‌خزند که باید با مبارزه طبقاتی از پا درآیند؟

خوزه سیسون رهبر حزب کمونیست فیلیپین معتقد است که بنا بر احیای سرمایه‌داری، ادغام در نظام جهانی سرمایه‌داری، حاکمیت سرمایه‌داری انحصاری بوروکراتیک و خصوصی، صدور سرمایه مازاد به سرزمین‌های دیگر، استثمار جهان سوم و بازار جهانی توسط شرکت‌های سرمایه‌داری چین در کنار شرکت‌های خارجی، چین کشوری امپریالیستی است که بر سر تصاحب بازار و مواد خام ارزان، رشته‌های سرمایه‌گذاری، گسترش نفوذ و... با سایر امپریالیست‌ها به رقابت می‌پردازد. با این هم چون هنوز به تجاوزگری و مستعمره و وابسته کردن کشورهای دیگر متوسل نشده و در تقسیم مجدد جهان بین قدرت‌های امپریالیستی آمریکا، جاپان، آلمان و غیره خشن و بی‌باک عمل نمی‌کند، رقابت آن با قدرت‌های امپریالیستی متجاوز و غارتگر عینا و غیرمستقیم و تا حدودی به نفع جنبش‌های انقلابی است. هکذا چین نقش اساسی در بلوک اقتصادی «بریکس» و «سازمان همکاری شانگهای» دارد که در کنترل آمریکا نیستند.

فیدل کاسترو چین را «امید بزرگ کشورهای جهان سوم» می‌خواند. اکنون کرنس آخرین نخست‌وزیر جمهوری دموکراتیک آلمان پس از بازگشت از هفتمین همایش جهانی سوسیالیزم در چین با شعار «مارکسیزم در قرن ۲۱» (اکتبر ۲۰۱۶) در مصاحبه‌ای با نشریه آلمانی «یونگه‌ولت» (برگردان رضا نافی) اظهار می‌دارد: «پس از هر سفر بیشتر برای من روشن می‌شود که اطلاعات ما در اروپا در مورد چین تا چه حد ناچیز است. اطلاعاتی که ما از چین داریم اکثرا یک سوپه، گاه غلط، و یا دست کم مغرضانه است ... قصد ندارم چین را چون آرمان‌شهر جلوه دهم. من از شکست سوسیالیزم در اروپا این را نیز آموختم که نباید به دیگران و راه‌های دیگری که برای رسیدن به سوسیالیزم در پیش گرفته می‌شود به دیده تفرعن نگریست، یا بر این باور بود که ممکن است سوسیالیزمی بی‌نقصان پدید آید، که عملکردش بتواند تهی

^۶ - گزارش لین پیاو به کنگره نهم حزب کمونیست چین.

از تضادها باشد. کشوری چنین بزرگ با ملیت‌های فراوان و باقیمانده‌هایی از گذشته، پر است از دشواری‌ها و مسایل سیاسی و اجتماعی. اما آن چه از منظر من عمده است پیشرفتی است که این کشور تا کنون به آن دست یافته است و برنامه‌های واقع‌گرایانه‌ای است که برای آینده دارد. تصور من این است که رهبری چین به بهترین وجه می‌داند که یک پروژه تاریخی مانند سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی که تا کنون در تاریخ نمونه‌ای نداشته، با چه دشواری‌ها و مخاطراتی روبروست... تا کنون ۸۰۰ میلیون نفر از فقر نجات داده شده‌اند. بهبود کیفیت زندگی خلق و ارتقا سطح آن در کانون توجه قرار دارد. من بارها از رهبران در مدارج متفاوت حزبی پرسیده‌ام که نظر شما مهمترین وظیفه کدامست. آن چه مرا عمیقا تحت تاثیر قرار داد پاسخی بود که از اکثر آنها شنیدم: "برای همیشه بر فقر چیره شویم". هیچ سرمایه‌دار معمولی چنین واکنشی نشان نمی‌داد... چینی‌ها در پی یافتن علل از پای درآمدن سوسیالیسم در اروپا هستند تا از آن برای حال و آینده خود نتیجه بگیرند. آنها فقط از اشتباهات خود درس نمی‌گیرند، بلکه از خطاهای دیگران -یعنی ما نیز می‌آموزند.

اما چین اگر از راه سرمایه‌داری و نفی انترناسیونالیسم پرولتری و مبارزه ضدامپریالیستی خلق‌های جهان برنگشته و بدون تابع کردن دفاع از جنبش‌های انقلابی به مناسبات بین دولت‌ها، خود را متعهد به کمک و پیشبرد انقلاب جهانی نداند -چیزی که لاقلاً در کوتاه‌مدت محال می‌نماید- روزی هم خواهد رسید که کشورهای جهان سوم به همان اندازه‌ای که از آمریکا می‌هراسند از چین هم بهراسند. امپریالیسم خوب و بد ندارد. هم اکنون نفوذ چین در افریقا در ساحاتی قدرتهای امپریالیستی غرب را پشت سر گذاشته است؛ تعداد چینی‌ها در آن جا بیش از یک میلیون و تعداد افریقاییان در چین به صدها هزار بالغ می‌گردد؛ چین از طریق صدها شرکت خصوصی‌اش مواد خام از افریقا وارد و تولیدات ساخته شده را با کسب سود بیشتر صادر می‌کند و از فروشندگان بزرگ اسلحه به ارتجاعی‌ترین کشورهای آن قاره می‌باشد. چین با تملک شرکت‌ها در کشورهای افریقایی و مجموع جهان سوم کارگران آنها را استثمار می‌کند که طبعاً موجب مبارزه آنان برضد چین می‌گردد.

چین غیر از قطع کامل رابطه با احزاب کمونیستی که مناطق آزادشده داشتند (فلپین، تایلند، برما و...)، از دولت شاه نیپال در مقابل حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) پشتیبانی تسلیحاتی به عمل آورد همان‌طور که از موبوتو قاتل پیرموله رهبر انقلابی و هم‌رزم لومومبا پشتیبانی کرد. داغ شرم‌آور حمایت بی‌دریغ آن احزاب بنیادگرای افغانستان در جریان جنگ ضدروسی به همگان روشن است. این جا قصد محاسبه

پشت کردن چین به نیروهای انقلابی دنیا و آموزش‌های مائو^۷ را نداریم که تومارش دردناک و طولانی است. تنها باید تاکید کرد که وقتی یک حزب کمونیست بر سراققدار انترناسیونالیزم پرولتاری را زیر پا کند دیگر چیزی از ایدئولوژی و سوسیالیزم در آن باقی نمی‌ماند.

با توجه به نکات یادشده، چین جامعه‌ای پرتناقض است (ساخت‌های سوسیالیستی در کنار انکشاف سرمایه‌داری و نفوذ امپریالیزم) و در باره سیر اقتصاد و تبدیل شدنش به یک ابرقدرت (که مائو مداخله، واژگون‌سازی، ارباب و نظارت بر کشورها را مشخصه‌های آن می‌شمرد) نمی‌توان به آسانی، از دور و با کمترین اطلاعات حکم قاطع صادر کرد.^۸ ولی یک چیز مسلم است که حزب آن حزب کمونیست دوران مائو نمی‌باشد و اگر نظیر حزب اتحاد شوروی از درون فرو نپاشد یا توسط پرولتاریای آگاه و کمونیست‌های چین سرنگون نگردد، مانند حزب شوروی برای فریب کارگران چین و دنیا تا سال‌ها به همین نام به سلطه‌اش ادامه خواهد داد.

بعد از استالین که دولت شوروی از هنرپیشه هندی راجکپور به حیث یک اسطوره استقبال می‌کرد، می‌شد

^۷ مائو خطاب به یک هیئت کامبوجی بیان داشت «ما کمونیست هستیم و باید به خلق‌ها کمک کنیم؛ کمک نکردن به خلق‌ها خیانت به مارکسیزم خواهد بود.» (پیکنگ‌رویو، ۱۲ اپریل ۱۹۷۴) و «چین نه تنها کانون سیاسی انقلاب جهانی بلکه باید کانون نظامی و تکنیکی انقلاب جهانی گردد.» (به نقل از یک روزنامه دیواری در ۱۹۶۷ زیر عنوان «چین باید زرادخانه‌ی انقلاب جهانی باشد»)

^۸ مائوتسه دون ضمن پیشبینی دقیق آینده چین، هشدار داد: «۴۵ سال دیگر یعنی در سال ۲۰۰۱ درست در سرآغاز قرن بیست‌ویکم سیمای چین باز هم بیشتر دگرگون خواهد گشت. چین به یک کشور نیرومند سوسیالیستی مبدل خواهد شد و همین طور هم باید باشد... و بایستی در راه امر بشریت سهم بازم بزرگ‌تری ادا کند. خدمت چین طی سالیان متمادی بسیار کم بوده است. ما از این امر خیلی متاسفیم.»

ولی ما باید فروتن باشیم - نه فقط اکنون بلکه ۴۵ سال از حالا و در حقیقت برای همیشه باید فروتن باشیم. خلق چین در مناسبات بین‌المللی باید خود را از شوونیزم عظمت‌طلبانه با قطعیت، از بیخ و بن و به طور تمام و کمال منزله نگهدارد.» («به یاد داکتر سون‌یاتسن») ولی امروز که حزب قلب ماهیت داده دیگر نمی‌توان به منزله ماندن چین از این لکه‌ها امیدی داشت و برخلاف نظر سمیر امین که چین کشور جهان سومی است و تغییر نمی‌کند، مستعد هر تغییر ضدسوسیالیستی است.

در آن تصویر پوسیدگی عمیق ایدئولوژیک حزب شوروی را دید. در چین جریان فروپاشی ایدئولوژیک حزب کمونیست کریه‌تر از شوروی بوده است؛ در حالی که در رسانه‌های آن اسمی از هیچ هنرمند مبارز گیتی برده نمی‌شود، مجسمه یک هنرپیشه دست سوم و تجارتی پاکستانی به نام محی‌الدین برپا می‌گردد!

معلوم نیست چ‌هایی که هنوز حزب چین را تایید می‌کنند چگونه حذف کامل رسالت انترناسیونالیستی از برنامه حزب و سقوط بدتر و دریده‌تر آن از حزب شوروی را به منجلا ب رویزیونیزم و سرمایه‌داری نمی‌بینند. کمونیست بودن یک چنین حزبی در مخیله فقط کسانی می‌گنجد که از تاریخ رشد و نمو فساد رویزیونیستی در احزاب کمونیست چیزی به یاد نداشته یا نیاموخته باشند.

برخی اعضای ارشد حزب به اتهام فساد اعدام می‌شوند اما تا زمانی که هزاران میلیاردر و میلیون‌ها سرمایه‌دار و صاحب ثروت در حزب کمونیست موجود باشند^۹ هزاران تن فاسد دیگر از بطن حزب که تاریخ نمو و غلبه رویزیونیزم در احزاب کمونیست را به یاد نداشته یا از آن نیاموخته سربلند خواهند کرد مگر آن که بیگانگان مذکور از حزب رانده شده و مجدداً دیکتاتوری پرولتاریا بر آنان اعمال گردد که در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیزم تحکیم آن یگانه وثیقه صیانت قدرت پرولتاریا بر بورژوازی است. اکنون مبارزه بین طبقه کارگر عظیم چین (بیش از ۴۰۰ میلیون تن) و بورژوازی نو به دوران رسیده روز تا روز حاد می‌شود و آرزوی همه انقلابیون جهان است که به سرکوب استثمارگران و حاکمیت دوباره‌ی

^۹ - علاوه بر عضویت چند میلیون سرمایه‌دار در حزب، صدها هزار جوان چینی فاقد ایدئولوژی مارکسیستی که سالانه برای تحصیل به امریکا و غرب می‌روند و در آن جا مغزسویی می‌شوند و صرفاً به طمع پول و مقام به حزب می‌پیوندند نیز در تباهی حزب نقش دارند. این طیف از دشمنان طبقه کارگر چین که شورش ضدانقلابی ۱۹۸۹ میدان تیانمن را برپا داشتند، بازهم در کار خواهند بود تا این بار حزب را به یاری امپریالیزم واژگون سازند. در زمان استالین از کارگران متخصص که سرخ هم نبودند و علاوه بر امتیازات عیدیه بالاترین معاش را داشتند، قشری از نخبگان به وجود آمد که پایگاه ضدانقلاب را در داخل حزب تشکیل می‌دادند و «دفاع» شان از سوسیالیزم دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا و تحکیم سوسیالیزم نه بلکه از حقوق و امتیازات شان بود. در چین این وضعیت به طرز فاحش‌تر مرعی است و «ابراز وفاداری» رهبری حزب به «مارکسیزم» و «اندیشه مائوتسه‌دون» و «سوسیالیزم» در واقع تلاش برای حفظ ثروت و قدرت خودشان با تکان دادن آن پرچم‌ها است.

کارگران منجر شود و تا آخر شاهد تکرار رویدادهای غم‌انگیز شوروی بعد از استالین نباشند.^{۱۰}

به هر حال، چه حزب چین سوسیالیستی انگاشته شود چه رویزیونیستی، این واقعیت انکارناپذیر است که هنوز ساختار سیاسی آن خار چشم امریکا است و از طریق کمک به مرتجعان جدایی طلب تبت و سنکیانگ و نیز تحریک جاپان، تایوان، هانکانگ و... در صدد ساقط کردن حزب کمونیست چین از قدرت است تا بتواند این کشور را مانند اروپای شرق و یوگوسلاویا چند پاره و تابع اش سازد.

به نظر ما در حالی که برای انقلابیون استفاده به جا و دقیق از تضاد و تفرقه بین امپریالیست‌ها همیشه مطرح بوده است، صرفنظر از رویزیونیست بودن حزب چین - که هنوز کردارش با امریکا متفاوت است و حتی اگر ابرقدرت تمام عیار انگاشته شود- از ایستادگی آن مثل ایستادگی کیوبا، کوریای شمالی، ویتنام، لائوس و چند کشور ترقی‌خواه امریکای لاتین در برابر امپریالیزم باید دفاع کرد یعنی با آنها علیه امپریالیزم امریکا و متحدان و نه برعکس. و این نافی انتقاد مارکسیستی بر احزاب آنها نیست.

^{۱۰} - ولی شایان یادآور است که وقتی رویزیونیست‌ها به سرکردگی خروشچف سرمایه‌داری را احیا کردند، مقاومت قابل توجهی نه فقط از توده‌ها که از پرولتاریای شوروی هم در داخل یا بیرون حزب دیده نشد. از لنین به بعد قدرت واقعی آن گونه که باید در دست پرولتاریای آگاه شوروی با پیوند عمیق با مردم قرار نداشت که کودتای خروشچف را عقیم گذارد. حزب شوروی به کفالت کارگران حکومت می‌کرد و نه به عنوان پیشاهنگی واقعی طبقه که آن را مستقیماً و برحسب منافع خود و برای قلع و قمع دشمنان سوسیالیزم رهبری کند.